



سعدی! اندازه ندارد که چه شیرین سخنی
باغ طبعت همه مرغان شکر گفتارند
تا به بستان ضمیرت گل معنی بشکفت
لبلان از تو فرو مانده چو بوتیمارند
خوشوقتم که فرصتی بدست آمده است تا درباره
بزرگترین شاعر فارسی‌گوی ایران که حقا یکی از نوایغ
بزرگ بشریست گفتگو کنم. اما از طرف دیگر نگرانم که
نمی‌توانم اهمیت آثار هفتصد ساله این گوینده متفکر
بزرگوار را در مدت کم تشریح کنم.

هم تازه‌رویم هم خجل هم شادمان هم تنگدل
کز عهده بیرون آمدن نتوانم این پیغام را
متأسفانه من آن درجه از بلاغت و سخندانی سعدی
را هم ندارم که بتوانم یک کتاب معنی را در دو لفظ
بپرورانم. و مثلاً این قبیل جمله‌های کوتاه شیرین پر مغز
انشاء کنم که سعدی در گلستان گفته است و می‌توان در
اطراف هر کدام از آنها یک مقاله، بلکه یک رساله
مفصل مبسوط تألیف کرد:

«نه هر چه به قامت مهتر به قیمت بهتر»
«عالم ناپرهیزکار کور مشعله‌دار است»
«ملک از خردمندان جمال گیرد، و دین از
پرهیزکاران کمال یابد»
«پادشاهان به صحبت خردمندان از آن محتاج‌ترند
که خردمندان به قرابت پادشاهان»
«موسی (ع) قارون را نصیحت کرد که «أَحْسِنْ کَمَا
أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ» نشنید و عاقبتش شنیدی.»
راستی سعدی در فصاحت و بلاغت چیزی فروگذار
نکرده است. به قول نظامی عروضی:
«سخن را به آسمان علین برد و در عذوبت به ماء
معین رسانید.»
«حد همین است سخن دانی و زیبایی را»

باری هر چه هست، از روح پاک و روان تابناک شیخ
اجل که می‌دانم علاوه بر شعر و شاعری در مقام سیر و
سلوک روحانی نیز مرتبتی شامخ و منزلتی رفیع داشت،
همت می‌طلبم.

اجازه بدهید یک مقدمه کوچک که در واقع شمه‌ای
از مطلب است برای شما عرض کنم.

مرگ و حیات افراد بشر دو قسم است: یکی
جسمانی یا طبیعی و دیگری روحانی یا اجتماعی.

مقصودم از حیات روحانی حیات آخرت نیست که
«إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ أَهْوَىٰ مِنَ الدَّارِ الْآلِیَةِ وَ هِیَ الْخَالِدَةُ
دو قسمت، مرگ و زندگانی که گفتم مربوط به همین
دنیاست.

حیات و ممات طبیعی همان است که می‌گوییم
فلان کس در فلان روز، فلان ماه و سال متولد شد و در
فلان تاریخ وفات کرد. این طور مرگ و حیات اختصاص
به یک نفر و دو نفر هم ندارد و مخصوص به افراد گذشته
هم نیست بلکه همه افراد بشر در تمام ازمنه در این
جهت شریکند که روزی از مادر متولد شده و روزی
هم دار زندگی را بدرود می‌گویند. از این جهت احدی را بر
دیگری مزیت و فضیلت نیست. اما مقصود از مرگ و
حیات اجتماعی شهرت بقاء نام و اثر اشخاص است. این
امر در همه افراد بشر عمومیت ندارد. چه بسا اشخاص
که از دنیا می‌روند و هیچ اسم و اثری از آنها باقی
نمی‌ماند، سهل است که شاید کسی از مرگ آنها اطلاع
هم پیدا نکند. اگر ما بین افراد بشر از جنبه جامعه
بشریت تفاضل و تمایزی باشد مربوط به همین حیات
اجتماعی است که آن هم بسته به بقاء نام و اثر اشخاص
و کیفیت و میزان تأثیر آنها در امور اجتماعی است.

کسی که نام و اثر جاوید داشته باشد حیات جاوید
دارد. به این معنی، باید گفت که شیخ سعدی هنوز زنده
است. چرا؟ برای اینکه نام و آثارش هنوز زنده است. چه
بسا شاعر که شعرش پیش از خود او مرده باشد. اما
سخنان سعدی که مظهر روحانیت سعدی است، بعد از
حدود هفتصد سال که از وفات جسمانی او می‌گذرد هنوز
نمرده است. همان‌طور که فردوسی و مولوی و حافظ

هنوز زنده‌اند، و تا زبان فارسی و ایران و ایرانی در جهان
باقی است نام و آثار این بزرگواران نیز زنده و باقی
خواهد بود.

فردوسی به همین بقاء نام و اثر، یعنی حیات
اجتماعی نظر داشت که گفت:

نمیرم از این پس که من زنده‌ام

که تخم سخن را پراکنده‌ام
شیخ سعدی در یک غزل نصیحت‌آمیز به هر دو
قسم مرگ و زندگانی طبیعی و اجتماعی اشاره کرده
است. نظر به قسم طبیعی جسمانی می‌گوید:

ای که بر پشت زمینی همه وقت آن تو نیست
دیگران در شکم مادر و پشت پدرند
و نظر به حیات اجتماعی در مقطع همین غزل
می‌گوید:

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز

مرده آنست که نامش به نکویی نبرند
در معرفی مردان تاریخ باید به حیات اجتماعی،
یعنی آثار باقیمانده ایشان توجه داشت. و پایه و منزلت
واقعی ایشان را در آثار وجودی ایشان جستجو کرد.
درباره شیخ بزرگوار هم معتقدم که به آثار زنده پابنده او
بیشتر اهمیت بدهیم تا به حیات فانی ناپایدارش که
مثلاً در حوالی ششصد هجری قمری متولد شد و در ماه
ذیحجه ۶۹۱ وفات یافت. اشتباه نشود آنچه گفتم به این
معنی نیست که روی تاریخ و واقعیات امور بالمزه قلم
بطلان بکشیم و از شیخ سعدی یک شیخ خیالی موهوم
بسازیم و او را به شکلی که با سعدی واقعی ارتباط ندارد
موافق تصویر ذهنی خود معرفی کنیم، بلکه در حین
اینکه باید به آثار او بیشتر از جزئیات ترجمه حال او
اهمیت بدهیم و تصویر واقعی او را در آینه آثارش
جستجو کنیم، نباید از سرگذشت احوال و سرگذشت
زندگانی او غافل باشیم. تا آنچه از شخصیت وی در
ذهنمان ترسیم می‌کنیم با واقع و نفس الامر هم متطبق
باشد. از باب مثال می‌گوییم: به طوری که از گفته‌های
خود شیخ مستفاد می‌شود ولادت وی و تعلیم و تربیت
اولیه او در خانواده و قبیله‌ای اتفاق افتاد که همه عالمان

سعدیا خوشتر از حدیث تو نیست

دین بودند: «همه قبیله من عالمان دین بودند»

خود او هم در ایام طفولیت متعبد و شب‌خیز و مولع زهد و پرهیز بود(به حکایت باب دوم گلستان مراجعه فرمایید.)

خارج از محیط خانواده هم مربیان او اشخاصی نظیر شیخ شهاب‌الدین سهروردی، عارف معروف قرن هفتم متوفی ۶۳۳ - شیخ ابوالفرج ابن جوزی دوم، مدرس مدرسه مستنصریه و واعظ محتسب بزرگ بغداد که در سقوط بغداد بدست هولاکوخان مغول در سنه ۶۵۶ به قتل رسید و امثال این اشخاص بودند. اینها همه جزء اسباب و عواملی بود که سعدی را مردی دیندار و جداً معتقد و پایبند به اصول و مبانی مذهبی بار آورد؛ اگر چه معلم عشقش شاعری آموخت. بدین سبب می‌بینیم که در هیچ یک از سخنان نظم و نثر وی اثری از الحاد و بددینی یافته نمی‌شود. بلکه در معارف مذهبی عیناً همان شیوه و روش اسلاف خود را داشت و قدمی از آن تخطی نکرد. پس ما به قول علمای منطق به طریق «لئی» از سوابق تعلیم و تربیت و اصول زندگانی سعدی، پی به اصول عقاید وی می‌بریم و از گفته‌های او به طریق «ائی» نوع عوامل پرورش اخلاقی و فکری او را کشف می‌کنیم.

سعدی دربارهٔ یتیم نوازی در باب دوم گلستان الحق

داد معنی داده و چون در یتیم سخن گفته است:

پدر مرده را سایه بر سرفکن

غبارش بیفشان و خارش بکن

عجب نیست پژمرده و تیره بخت

که بی بیخ تازه نباشد درخت

چوینی یتیمی سرافکنده پیش

مده بوسه بر روی فرزند خویش

اگر سایه خود برفت از سرش

تو در سایه خویشتن پرورش

فصاحت و بلاغت گفتار به جای خود، این همه

دقت اخلاقی و رقت قلب از کجاست؟ از این جهت است

که سعدی به قول خودش در کودکی یتیم شده و از درد

اطفال یتیم خوب خیر داشته است:

من آنکه سر تاجور داشتم

که سر در کنار پدر داشتم

مرا باشد از درد طفلان خبر

که در طفلی از سر برفتم پدر

اینها نمونه است برای انگیزه عواطف و احساسات و

تمایلات نهفته، که اطلاع بر سابقه احوال و محیط

پرورش اشخاص ما را به کشف این گونه از امور هدایت

می‌کند و به این جهت گفتیم که در مورد شیخ در عین

اینکه باید به آثار زندهٔ ارزندهٔ او بیشتر اهمیت داد، از

ترجمه حال و سرگذشت زندگانی او نیز که اتفاقاً مملو از

احوال و وقایع شگفت‌انگیز است هم نباید غفلت کرد.

دربارهٔ سرگذشت زندگانی سعدی فضلا و محققان

قدیم و معاصر مقالات متعدد نوشته و کم و بیش مطالبی

محقق و مسلم و یا مشکوک و مردد گفته‌اند؛ من

نمی‌خواهم تکرار مکررات کنم. اما دربارهٔ آثار وی

انصافاً کمتر سخن گفته‌اند بدین سبب من به این

قسمت می‌پردازم و عجالتاً از گلستان آغاز می‌کنم.

به چه کار آیدت ز گل طبقی

از گلستان من ببر ورقی

گل همین پنج روز و شش باشد

این گلستان همیشه خوش باشد

سعدی بعد از یک سفر طولانی که حدود ۳۴ سال به

طول انجامید در حوالی ۶۵۴ قمری به موطن خود شیراز

بازگشت.

خاک شیراز همیشه گل سیراب دهد

لاجرم بلبل خوشگوی به شیراز آمد

مراجعت وی مصادف بود با ایام سلطنت اتابک

مظفرالدین ابوبکر بن سعد بن زنگی که از ۶۲۳ تا ۶۵۸

ه.ق. سلطنت می‌کرد، که به عقل و حسن تدبیر کشور

قارسی را از تعرض مغولان وحشی خونخوار مصون

داشت. شدت علاقه و توجه احترام پادشاه و شاهزادگان

و وزرا و امرای درباری و سایر مردم شیراز به سعدی و

امنیت و آرامش بی‌سابقه آن سرزمین که موافق حال و

طبع آن شاعر بزرگ‌پرداز بود او را بر سر نشاط آورد. تا

بعد از آنکه از رنج سفر بیاسود، در سال بعد از مراجعتش،

یعنی در سنه ۶۵۵، کتاب «سعدی‌نامه» یا بوستان را که

منظومهٔ اخلاقی کامل عیار است بنام اتابک ابوبکر و

یک سال بعد «سنه ۶۵۶» کتاب گلستان را در مدت سی،

چهل روز به نام شاهزاده سعد بن ابی‌بکر بن سعد بن

زنگی که او هم در سال ۶۵۸، دوازده روز بعد از پدرش

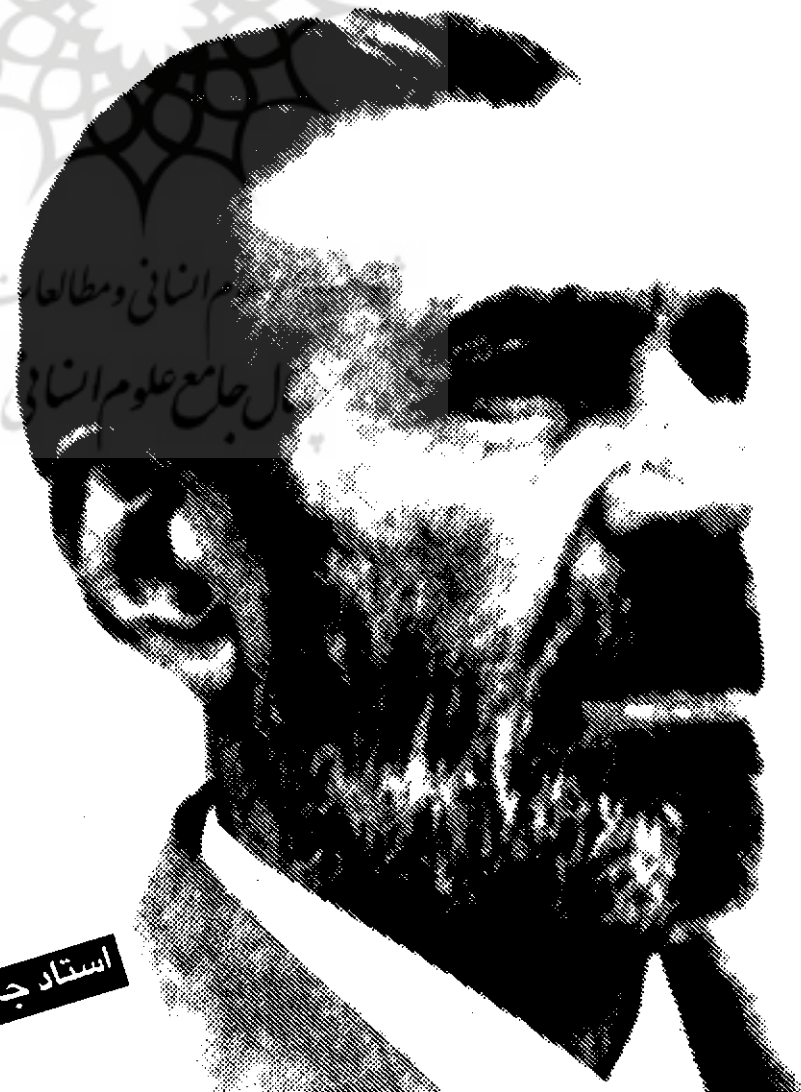
فوت شده است نگاشت.

عجب این است که یک فصل این کتاب را در حسن

معاشرت و آداب محاورت در یک روز به بیاض آورد.

گلستان سعدی یک کتاب مهم اخلاقی اجتماعی است

در هشت باب که از سیرت پادشاهان شروع و به آداب



استاد جلال الدین همایی

صحبت ختم می‌شود.

سعدی نه تنها شاعری سخن‌دان، بلکه حکیمی اندرزر بود.

خوی سعدی است نصیحت، چه کند گر نکند

مشک دارد نتواند که کند پنهانش
منظور از تألیف گلستان دو چیز بود که هر دو را به حد کمال، چندان که برتر و بالاتر از آن میسر نیست انجام داد. یکی انشاء بلیغ‌ترین و شیرین‌ترین نمونه نظم فارسی «در لباسی که متکلمان را به کار آید و مترسلان را بلاغت بیفزاید» دیگر بیان مطالب اخلاقی و مسائل اجتماعی، به این معنی که در همه ابواب حکمت و فلسفه عملی، از تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مُدُن آنچه را که برای اصلاح حال عامه ناس و تعلیم و تربیت افراد جامعه، از شخص پادشاه گرفته تا درویش مجرد پابرهنه نافع و مفید بیان می‌کند و آن را متناسب با اوضاع و احوال عصر و زمان خود، در ابواب هشتگانه این کتاب به صورت حکایات نغز شیرین با عباراتی آمیخته از نظم و نثر که مظاهر سه گانه ادب فارسی در آن موجود است، به حد اعلای فصاحت و بلاغت آراسته است. او در عین اینکه کاملاً مواظب انتخاب و آرایش و پیرایش الفاظ است، دقیقه‌ای از دقایق معنی فروگذار نمی‌کند و هیچ کجا معنی را فدای لفظ نمی‌سازد. اکثر عبارات گلستان کلمات قصار است که یک دنیا معنی را در دو لفظ جمع کرده است. واقعاً حق داشت که می‌گفت:

«قصب الجیب حدیثش را چون نی شکر می‌خورند و رقعۀ منشآتش را همچون کاغذ زر می‌برند.»

شنیده‌اید مقالات سعدی از شیراز

همی برند به عالم چو نافع ختنی
امروز هم بعد از حدود هفتصد سال که از عصر شیخ بزرگوار می‌گذرد وضع و حال بر همان منوال است که در زمان خود او بود و این معنی را خود شیخ خوب دریافته بود که گفت:

هر کس به زمان خویشتن بود

من سعدی آخر الزمان
گلستان سعدی تحولی در نثر فارسی به وجود آورد که دنباله‌اش تا عصر حاضر کشیده شده و هنوز دوره سلطنت ادبی سعدی پایان نیافته است. عجب این است که در طول مدت هفتصد سال آن همه شعرا و ادبای فاضل که از شیوه گلستان تقلید کرده‌اند، از کتاب «روضه خلد» مجد خوافی، تألیف سنه ۷۳۳، که ظاهراً اولین گلستان باشد، تا «پرشان» قانی، که طبری

گفته «آن پریشانها که سعدی در گلستان نگفت قانی در این کتاب گفته است.» تاکنون هیچ کس از عهده برنیامده است که یک کتاب سهل است، بلکه یک حکایت به شیرینی و پرمغزی گلستان انشا کند. و اگر احياناً ملاحظی در عبارت ایشان یافته شود همانهاست که عیناً از گلستان اقتباس کرده؛ یا نظم و نثر شیخ را به اصطلاح ادبا حل و عقد کرده‌اند.

قائم مقام فراهانی، امیر نظام گروسی، میزرامحمدحسین خان فروغی اصفهانی و امثال ایشان، رحمه الله علیهم اجمعین که در زمانهای اخیر پاسبانان مرز ادب و پیشوایان نثر فارسی محسوب می‌شوند عموماً شاگرد مکتب گلستان بودند.

گلستان سرتاپا از نظم و نثر فارسی به عربی، به استثنای آیات قرآنی و احادیث نبوی که در خلال عباراتش به ندرت آمده است، باقی هر چه ساخته طبع و ریخته خامه توانای خود شیخ است. برخلاف رسم مؤلفان که اشعار و کلمات متقدمان ما را بر سبیل عاریت با نوشته‌های خود تلفیق می‌کنند، سعدی عاریت کسی نپذیرفته و آنچه گفته است همه مخلوق طبع سخن آفرین خود اوست. قدرت خلاقه، طبع خداداد، نیروی فکر و قلم را ملاحظه کنید که محصول سی چهل روز کار تفتنی شیخ، کتابی از کار درآمد که امروز ۷۲۵ سال از تاریخ تألیف آن می‌گذرد و هنوز سرلوحه آثار ادب فارسی شمرده می‌شود، و در طول این مدت آن همه گویندگان و نویسنندگان که آمده‌اند، همه آن را سرمشق قرار داده‌اند و هر قدر سعی نمودند نتوانستند با آن تحدی کنند و به عجز و قصور خود اعتراف کردند.

سعدیا خوشر از حدیث تو نیست

تحفه روزگار اهل شناخت

آفرین بر زبان شیرینت

که چنین شور در جهان انداخت
ترتیب گلستان چون بهشت به هشت باب اتفاق

انجام و این ترتیب که در غزلهای خود شیخ آمده

و اما مناسب است که در باب اول

هر باب اولی که در گلستان است

شمارند که در مقابل نثر مرسل یکی از دو قسم نثر

شمرده می‌شود اما حق مطلب این است که نثر مسجع

نیم نوع سوم است از کلام ادبی که حد متوسط و بزرگ

ما بین نظم و نثر است. چه از جهت مسجع و کافیه شیه

نظم است و از این جهت که مسجع به نظم عروضی

نیست داخل نوع نثر شمرده می‌شود.

اینکه سخن ادبی سه مظهر مختلف داشته باشد از مختصات زبان فارسی و عربی است، با این تفاوت که ظهور نثر مسجع در عربی مولود کلام الله مجید است، اما در فارسی نثر مسجع علاوه بر اساس مذهبی، یک ریشه قدیم ملی هم دارد، «لحن خسروانی» و شعر فارسی معمول عصر ساسانی است.

«لحن خسروانی» در واقع از نوع شعر هجائی بود،

اما بعد از اسلام که شعر عروضی رواج گرفت لحن خسروانی در نظر شعرا و ادبا صیغه نثر مسجع به خود گرفت و از این جهت آن را از نوع نثر مسجع شمرده‌اند.

نثر مسجع در فارسی به یک نظر یادگار لحن خسروانی و شعر ملی عهد ساسانی است. سعدی هم به جاذبه

فطری که در ذوق ایرانی او نهفته بود و هم به احترام

تأسی به قرآن مجید برای انشاء گلستان بیشتر نوع نثر مسجع را انتخاب کرده است. نمی‌گوییم که سعدی

مخترع نثر مسجع بود برای اینکه قبل از وی این شیوه

کم و بیش مابین منشیان و مترسلان وجود داشت و

مشهورترین و بارزترین نمونه آن کتاب مقامات حمیدی

است که در اواسط قرن ششم در سال ۵۵۱ تألیف شده

است. اما کسی که سجع‌های بارد متکلفانه و عبارات پر

حشو و زوائد و مکررات مقامات حمیدی را با گلستان

شیخ مقایسه کند انصاف خواهد داد که اگر چه سعدی در

این شیوه مبتکر نیست اما قدرت هنری وی دست کم از

ابتکار ندارد. چرا که نسبت مقامات حمیدی به گلستان،

واقعاً نسبت گیاه سبز به زمرد است «که از این به

نگین دان برند و از آن به جوال» در مجموعه منشآت

عَبَّه الکتبیه، تألیف منتجب‌الدین بدیع اتابک جوینی،

که در سنوات مابین ۵۲۸ و ۵۴۸ قبل از مقامات حمیدی،

تدوین شده است، هم نمونه‌های نثر مسجع دیده

می‌شود، اما قیاس آن با گلستان به همان نسبت است

که در مقامات حمیدی گفتیم.

بد نیست چند جمله را از آن دو نویسنده معروف که

صاحب کتابت است که می‌نویسد

کتاب علم اسبیه - فلسفه / اسفند ۷۸ و فوروردین ۷۹

حکایت

زوائد است، وانگهی اخلاص و موالات دوستان را به کفر ابلیس تشبیه کردن موافق ذوق سلیم نیست! این همان کتابی است که صاحب مرزبان نامه می گوید: «کتاب محقق آن عتبه را بسی بوسیده‌اند و به مراقی غایاتش نرسیده‌اند.»

از مقامات حمیدی قسمتی را که از جهت موضوع متناسب با ابواب گلستان باشد نقل می‌کنم.

مقامه دوم در شیب و شیب یعنی پیری و جوانی است. مقامه پانزدهم در عشق، اما سعدی در گلستان حسن سلیقه بکار برده است، جوانی را با عشق توأم کرده و باب پنجم کتاب را در عشق و جوانی نوشته است، و پیری را از جوانی جدا کرده و باب ششم را که از ابواب کوتاه گلستان است به ضعف و پیری اختصاص داده. تمام مقامه‌های حمیدی با این جمله شروع می‌شود: «حکایت کرد مرا دوستی» و در مقامه دوم هم می‌نویسد: «حکایت کرد مرا دوستی که مونس خلوت بود و انیس سلوت که وقتی از اوقات به حوادث ضروری از مسکن مألوف دوری جستم و از کاخ اصلی بر شاخ وصلی نشستم، زاد و سلب بر ناقه طلب نهادم و حتی علی الوداع در حلقه اجتماع در دادم. علایق و عوایق اقامت از خود دور کردم و دل از راحت و استراحت نفور. پس بر فوق این احوال از نوازل آن احوال بگریختم و راحله طلب از ادهم شب در آویختم. بساط هامون در نوشتم و از آب جیحون گذشتم و با دلی نژند روی به خجند نهادم روزی از غایت اشواق در آن اسواق می‌گشتم تا رسیدم به جماعتی بسیار و خلقی بی شمار. پیری و جوانی دیدم بر طرف دکانی ایستاده و از راه جدل در هم افتاده. پیر با جوان در مجارات و محاورات گرم شده و جوان با پیر در مبارات و مناظرات بی‌آزم گشته، هر دو در مناقشه و مجاوبه به منافسه و مناوبه سخن می‌گفتند...»

من خلاصه قسمتی از اول این مقاله را نقل کردم. ملاحظه کنید: چه اندازه سجعیهای متکلفانه خنک و خسته و خشوهای لاطائل، جمله‌های ثقیل و سنگین است که روزی به خجند تمام این

ملاحظ در نوشته‌های اوست که صد بار بخوانید باز سیر نمی‌شوید. همانا که قلم در دست سعدی رقص می‌کند! باز، مقامات حمیدی، در مقامه پانزدهم در عشق می‌نویسد:

«حکایت کرد مرا دوستی که در خطرهای شاق با من شفیق بود و در سفرهای عراق با من رفیق.» ملاحظه کنید: «سفر عراق» را به خاطر سجع «شاق» اختیار کرده است. در مقامه یازدهم این سفر را تکرار می‌کند با این عبارت:

«با رفیقی اتفاق کردم و عزم سفر عراق» مثلاً اگر می‌گفت: حکایت کرد مرا دوستی که در حوادث «ایام» با من شفیق بود، لابد به جای «عراق» سفر «شام» اختیار می‌کرد! و سجع و قرینه او را می‌گفت: و در سفر شام با من رفیق. برای اینکه «شام» با «ایام» سجع بود. خلاصه، دنباله آن را بشنوید:

«به حکم آمیزش تربت و آویزش قربت با من قرباتی داشت سببی نه نسبی، نسبتی فضلی نه عرقی و عصبی.» اکثر این جمله‌ها حشو است و زائد. این بود نمونه انشاء کتابی که مدت‌ها سمرشق منشیان بوده است و انوری در وصف آن گفته بود:

هر سخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی
با مقامات حمیدالدین شد اکنون تزهات!
از باب پنجم گلستان در عشق و جوانی که موضوع گفتار حمیدی در دومقامه بود:

«یاد دارم که در ایام پیشین، من و دوستی چون دو بادام مغز در پوستی صحبت داشتیم، ناگاه اتفاق غیبت افتاد، پس از مدتی که باز آمد عتاب آغاز کرد که در این مدت قاصدی نفرستادی! گفتم: دروغ آمدم که دیده قاصد به جمال تو روشن گردد و من محروم!»

انصاف بدهید. اگر توانستید یک کلمه از این عبارات را حذف کنید. و به معنی و لطف بیان خللی نرسد. یا اگر توانستید به جای آنها کلمات و جمله‌های دیگر بگذارید که در فصاحت و بلاغت بهتر از گفته شیخ یا مثل آن باشد!

«روزی به غرور جوانی سخت رانده بودم و شبانگاه به پای گریوه‌ای سست مانده.»

در این عبارات کلمه «سخت» و «سست» که به قول سعدی:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت: سختی دردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت:

اسب تازی دو تک رود به شتاب

شتر آهسته می رود شب و روز
در این عبارات یک کلمه زائد یک سجع یا تکلف
یک جمله سست پیدا نمی کنید. وانگهی می بینید که
چه اندرز بزرگی به شما می دهد که کار منظم آهسته
مداوم بهتر از این است که چندگاه با سرعت و مداوم
کاری را بکنید و خسته بشوید به طوری که چند روز
محتاج استراحت باشید.

یکی از خصائص نثر گلستان این است که جمله ها
از کلماتی انتخاب شده و طوری به هم پیوسته است که
از ترکیب آنها طنین موسیقی و آهنگ متناسب موزون
دل نواز به گوش می رسد به طوری که اگر کلمات را تغییر
بدهیم و یا پس و پیش بیندازیم آن آهنگ و توازن از
بین می رود و در اثر همین خاصیت گاهی از جمله های
نثرش خود به خود یک مصراع شعر موزون عروضی
ساخته می شود. مثل:

«تو نیز اگر بختی به که در پوستین خلق افتی»
جمله «به که در پوستین خلق افتی» خود به خود یک
مصراع شعر است بر وزن بحر خفیف (فاعلاتن مفاعلهن
فعلهن) جمله «همچنین هر که با دشمنان صلح کند سر
آزار دوستان دارد» بحر خفیف است (فاعلاتن مفاعلهن
فعلهن).

برای اینکه آهنگ موسیقی نثر گلستان را خوب
ادراک کنید چند جمله از یک حکایت بخوانید:

«بخشایش الهی گمشده ای را در مناهی چراغ
توفیق فراراه داشت تا به حلقه اهل تحقیق درآمد و به
یمن قدم درویشان و صدق نفس ایشان. ذماید
اخلاقش به حماید مبدل گشت. دست از هوا و هوس
کوتاه کرد. و زبان طاعنان در حق او همچنان دراز که بر
قاعده اول است و زهد او نامعول.»

جمله ها طوری ترکیب شده است که از زیر و بم
کلماتش آهنگ موسیقی تولید می شود. هر کلمه ای از
این کلمات را که عوض کنید یا مقدم و مؤخر بیندازید آن
حالت را از دست می دهد. علاوه بر اینکه فصاحت و
بلاغت عبارات هم از بین می رود. مثلاً شیخ گفته است
«به حلقه اهل تحقیق درآمد» کلمه «حلقه» اصطلاحی
است، جمعیتی را که دور هم در حوزه درس بنا و محیط و
ارشاد می نشینند «حلقه» گویند. حالا اگر شما به جای آن
کلمه: زمره، جمله، حوزه، مجلس، جمعیت و امثال آن را
بگذارید هیچ کدام لطف و بلاغت «حلقه» را نخواهند
داشت. همچنین اگر بخواهید سجع درست کنید و
بگویید: به یمن قدم درویشان و صدق «دم» ایشان،
«دم» همان معنی «نفس» را می دهد اما هم خاصیت

توازن «قدم» و «نفس» از بین می رود هم بلاغت کلمه
«نفس» را ندارد.

به طور کلی مطلبی را که شیخ در این عبارت گفته
است به صدها عبارت دیگر مسجع و مرسل می توان
گفت که هیچ کدامش به حسن و طلاقت و طراوت گفتار
سعدی نیست.

همان طور که عرض شد گلستان را معمولاً از نوع
نثر مسجع می شمارند. اما یکی از اسرار بلاغت و
ملاحت گفتار شیخ این است که همه جا مقید و ملتزم به
سجع نیست. هر کجا سجوی طبیعی، شیرین، بی تکلف
به دست او افتاد، آن را می آورد و گرنه از سجع بندی
صرف نظر می کند و در عوض به لطیفه ای و یا شعری که
لطیفتر و بهتر از سجع باشد، آن را جبران می کند و در
همه حال جانب فصاحت و بلاغت را از دست نمی دهد.
از این جهت حکایات گلستان سه قسم است:

۱- تمام مسجع ۲- تمام مرسل ۳- آمیخته از نثر
مرسل و مسجع.

باز برای مثال از حکایت کوتاه انتخاب می کنیم.

مثال تمام مسجع:
«درویشی را شنیدم که در آتش فاقه می سوخت و خرقة
بر خرقة همی دوخت و تسکین خاطر مسکین را همی
گفت:

به نان خشک قناعت کنیم و جامه دلچ
که بار محنت خود به که بار محنت خلق
کسی را گفتند چه نشینی که فلان، در این شهر
طبعی کریم دارد و کرمی عمیم؛ میان به خدمت آزادگان
بسته و بر دلها نشسته...»
دوم: تمام مرسل:

«در عقد بیع سرایی متردد بودم. جهودی گفت: من
از کدخدایان این محلتم، وصف این خانه چنانکه هست
از من پرس. بخر که هیچ عیبی ندارد گفتم بخر آنکه تو
همسایه ای!»

سوم: آمیخته از مرسل و مسجع:
«یکی از بزرگ هراسان جمعیت مسکین را به
جواب دند که جلیقه و جود او ریخته بود، خاک شده، مگر
چشمان او که همچنان در چشم خانه همی گردید، سایر
حکما از تاویل این فرمودند کلمه «سایر» اینجاست به
معنی همه و مجموع است که در گلستان تکرار آمده
است نظیر: نمائد از سایر معاصی منکری که نکرد و
منکری که بچورد» مگر درویشی که به جای آورد و
گفت: جزو نگران است که ملکش با فکراست.»
لفظ جمله آخر را که روح مطلب و جان حکایت

است سجع آورده، بقیه نثر ساده مرسل است اما در حد
اعلائی فصاحت و بلاغت.

در خاتمه گفتارم یکی از سخنان حکمت آمیز
سعدی را که بر آن خرده گرفته اند می خواهم تفسیر کنم
تا معلوم شود که بر حکمت سعدی نمی توان خرده
گرفت.

اعتراض کرده اند که گفتار سعدی در اولین حکایت
باب هفتم گلستان: «دروغی مصلحت آمیز به که راستی
فتنه انگیز» تشویق مردم به دروغ گوئی است. عجب دارم
چطور از خصایص جمله بندی فارسی غفلت دارند!

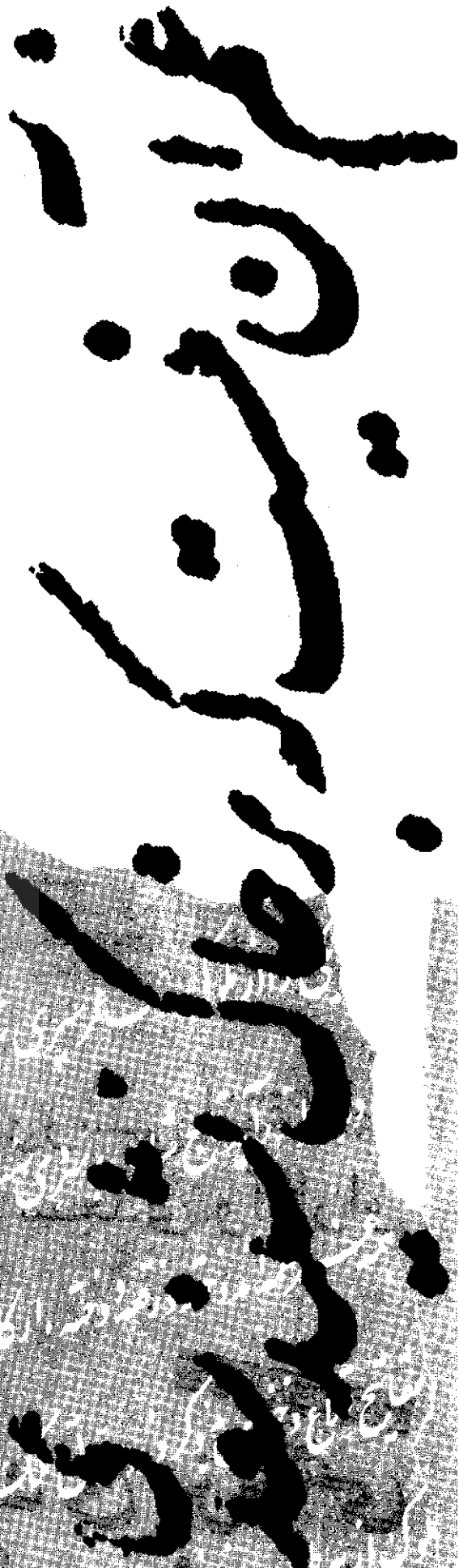
این طور جمله ها که در عبارات سعدی فراوان است،
در مقامی گفته می شود که مقصود گوینده تحذیر از
امری باشد نه تشویق به امری دیگر. مثلاً همان جمله
که از سعدی خواندم «تو نیز اگر بختی به که در پوستین
خلق افتی» مفهوم این عبارت در فارسی تشویق به
خفتن نیست بلکه مقصود احتراز از مردم آزاری و در
پوستین خلق افتادن است. جمله دیگر: «در پسی مردن
به که منت کسی بردن» به قول ادبا «وجهه کلام» این
نیست که شما را تشویق کند که در پسی و فقر بمیزید،
بلکه منظور احتراز از منت بردن است «که بار محنت خود
به که بار منت خلق»

هم شیخ می گوید: «گناه کردن پنهان به از عبادت
فاش» مفهوم این جمله چیست؟ مفهوم این جمله این
نیست که خلق را به گناه کردن تشویق کنند بلکه
منظورش تحذیر از ریا کاری و عبادت فاش کردن است.
بر این قیاس در جمله مورد اعتراض، مقصود احتراز از
فتنه انگیزی است، نه ترغیب اشخاص بر دروغ گوئی.
خلاصه اینکه وجهه سخن در این قبیل جمله ها که
نظایرش در نظم و نثر فراوان است، همان تحذیر است
نه تحریض. از حسن اتفاق همین شب سجاد خرد را در

جای دیگر گلستان در باب هفتم تفسیر می کند
تا تکیه ادبانی که سخن سخن عین حقیقت است
باید که بگویند چنین از هر کجاست
گوراست سخن گوئی و این سخن است
به رنگه درویشی بعد از پیشانی

سوال و جواب
در صورتی است که بخواهیم این سخن را
در صورتی است که بخواهیم این سخن را
در صورتی است که بخواهیم این سخن را
در صورتی است که بخواهیم این سخن را

سوال جوان در وقت است از پدرش که گفت ای جوان در سلطان روی
اگر جوانی است که در وقت است از پدرش که گفت ای جوان در سلطان روی



غزل سرایی قبل از سعدی هم از زمان سنایی رواج داشت، ولی همان نسبتی که مابین گلستان و دیگر آثار نثر فارسی بود بین غزلیات شیخ و غزلیات دیگران وجود دارد و همان نسبت، مابین بوستان و آثار مشابه دیگر دیده می‌شود.

البته نباید بوستان را با شاهنامه مقایسه کرد، چون موضوع این دو کتاب مختلف است موضوع شاهنامه، داستانهای ملی است اما بوستان یک کتاب اخلاقی تمام عیار است.

گلستان یک کتاب اجتماعی است و بوستان یک کتاب اخلاقی بی‌نظیر. از گویندگان اخیر فقط یک نفر هست به نام «اسیری اصفهانی» که در زمان زنده‌ی زندگی می‌کرده و تقلیدی از بوستان کرده که بسیار خوب از عهده تقلید بر آمده است ولی بالاخره تقلید است به لحاظ حق می‌توان گفت از مجموع آثار، نظم و نثر، نثر ساده و مسجع سعدی واقعاً سرآمد آثار فارسی است.

□ در هر زبان قواعد مسلمی برای به کار بردن کلمات و جملات وجود دارد حال اگر استاد ارجمندی مثل سعدی کلمه یا جمله‌ای را برخلاف آن قواعد به کار ببرد آیا ناشی از تعصب نخواهد بود که به استناد اینکه کلام سعدی حجت است ما آن را به جای کلام صحیح استعمال کنیم؟ آیا امکان اشتباه برای استاد وجود ندارد مثل «اولی‌تر» که سعدی به کرات استعمال کرده است؟

■ اولاً؛ لفظ «اولی‌تر» مال شیخ نیست، تمام نویسندگان و شعرای سلف این کلمه را به کار برده‌اند. رجوع بفرمایید به کتاب «المعجم فی معاییر اشعار العجم» که مخصوصاً درباره کلمه «اولی‌تر» بحث می‌کند که استعمال این کلمه در فارسی صحیح است.

اصولاً کلماتی که از زبان فارسی وارد شده است، فارسی‌زبانان می‌توانند این کلمات را در این کلمات تصرف کرده‌اند، چنانچه کلمات عربی را مثل اشخاصی خوش‌نظم نقلی کرده‌اند، مثلاً ورود به آنها داده‌اند و تابعیت زبان فارسی به آنها عطا کرده‌اند و مثلاً «اولی» را که در عربی «افضل» است، در زبان فارسی به معنی صفت صافی به کار برده‌اند مثلاً «افضل» در سخن مولوی.

آن یکی می‌گفت من در همه از همه بیشتران «افضل» بودم. بنابراین به این نظر که کلمه «اولی‌تر» صحیح است صحیح است که در کلام سعدی هم این قاعده هست که کلمه «افضل» را از معنی تفصیلی سعدی و به معنی صفت صافی استفاده می‌کنند.

در پاسخ اینکه فرمودید، نحو و صرف و قواعد زبان از کجا تنظیم می‌شود؟ باید بگوییم: یکی: از روی صحبت مردم و دوم: استعمالات و محاورات دست نخورده فصحای زبان. مثلاً اگر بخواهید درست بودن یک جمله فرانسو را بفهمید باید مراجعه کنید به کسی که استاد زبان فرانسه باشد. هکذا در زبان عربی و در زبان فارسی هم ما اساتیدی داریم که گفتن و نوشتن آنها سند و حجت است، یعنی ما باید دستور زبان را از روی گفته‌ها و نوشته‌های آنها تنظیم کنیم نه اینکه ما پیش خودمان دستوری بسازیم و براساس آن سعدی را محاکمه کنیم! این درست نیست؛ سعدی یک ترک اولی و تخلف از قواعد مسلم زبان فارسی در گفته‌هایش ندارد.

«می‌گوییم و می‌آیمش از عهده برون» او پایه و حجت زبان فارسی است. می‌توان برای فهمیدن لغات به کتاب امثال سعدی و فردوسی مراجعه کرد، البته به شرط اینکه کتاب غلط نباشد و از روی نسخه معتبری چاپ شده باشد.

□ نظر جناب عالی در مورد باب پنجم گلستان چیست؟
■ برخی بر این باب که در «عشق و جوانی» است، بویژه «حکایت قاضی همدان و نعلبند پسر» ایراد گرفته‌اند. منتقدان متأسفانه به نتیجه اخلاقی مورد نظر شیخ از این حکایت درست دقت نکرده‌اند. به عقیده من این حکایت یکی از حکایات بسیار اخلاقی شیخ است. او تالیبویی می‌سازد درباره اینکه چطور یک آدمی آبروی پنجاه ساله خود را به یک دم هوسرانی به باد می‌دهد. کسی که دیروز قاضی مسندنشین و حکمش بر پادشاه جاری بود، امروز به خاک افتاده است و استغفار می‌کند و التماس عفو.

بسیار نام نیکویی پنجاه سال

که یک نام زشتش کند پایمال

این نکته، روح این حکایت است و نمی‌شود بر آن خرده گرفت. شیخ در گلستان، و سایر مؤلفان، این طور حکایات را بر سبیل مزاح گفته‌اند که پر خشمک نباشد کتابشان. من اول بار که این انتقاد را شنیدم، چهل سال قبل بود حتی بعضی‌ها گلستان چاپ می‌کردند و این حکایت را حذف می‌کردند. این اواخر هم گلستان‌هایی چاپ شده است که آن را حذف کرده‌اند، ولی درست این حکایت را بخوانید تا ببینید چقدر نتایج اخلاقی دارد و واقعاً سر مشق خوبی است.